

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

مسائل 27، 28 و 29

در تحریر چند مسئله است که هر سه مسئله را بخوانیم تا توضیح و مستنداتش را هم بیان کنیم. مرحوم امام(ره) در مسئله بیست و هفتم فرموده‌اند: «يعتبر في المفتي والقاضي العدالة، و تثبت بشهادة عدلين، و بالمعاشرة المفيدة للعلم أو الاطمئنان، و بالشيع المفيد للعلم، بل تعرف بحسن الظاهر و مواظبته على الشرعيات و الطاعات و حضور الجماعات و نحوها، و الظاهر أن حسن الظاهر كاشف تعبدی و لو لم يحصل منه الظن أو العلم».

در مسئله بیست و هشتم هم عدالت را تعریف کرده فرموده‌اند: «العدالة عبارة عن ملكة راسخة باعثة على ملازمة التقوى من ترك المحرمات و فعل الواجبات».

در مسئله بیست و نهم هم فرموده‌اند: «تزول صفة العدالة حكما بارتكاب الكبائر أو الإصرار على الصغائر، بل بارتكاب الصغائر على الأحوط، و تعود بالتوبة إذا كانت الملكة المذكورة باقية».

در این سه مسئله، مسئله عدالت مطرح است که در فقه، در مواردی عدالت معتبر است، در امام جماعت، قاضی، شاهد، مفتی و ...، در تمام اینها یکی از شرائط مهم عدالت است.

اولاً در مسئله 27 بحث از این است که در مفتی و قاضی عدالت معتبر است، که بحث اعتبار و شرطیت عدالت در مفتی را قبلاً گفتیم، وقتی که شرائط مرجع تقلید را بیان کردیم و در اینجا باید دلیل بر اینکه چرا در قاضی عدالت معتبر است را بیان کنیم.

بعد از اینکه این روشن شد، اموری که به وسیله آن عدالت ثابت می‌شود را بیان کرده‌اند و بعد بحث مهمی که وجود دارد تعریف عدالت است که تعریف عدالت چیست؟

ادله اعتبار عدالت در قاضی

اما اینکه چرا در قاضی عدالت معتبر است؟ مجموعاً پنج دلیل برای آن ذکر شده است:

دلیل اول: اجماع

دلیل اول عبارت از اجماع است، که در بین فقهاء اجماع قائم است که یکی از شرائط قاضی عدالت است. البته چون در این مسئله ادله دیگری هم وجود دارد، این اجماع، اجماع تعبدی نیست، لذا نمی‌تواند دلیل اصلی برای ما باشد.

دلیل دوم: اولویت قطعی

دلیل دوم این است که به اولویت قطعی تمسک کنیم، یعنی بگوییم: اگر برای امام جماعت و شاهد عدالت معتبر است، در قضاء که منصب بسیار عظیمی هست، به طریق اولی عدالت معتبر است.

نقد و بررسی این دلیل

در بحث اینکه عدالت در مرجع تقلید معتبر است یا نه؟ در آنجا هم یکی از ادله‌ای که برای این معنا ذکر کرده بودند، همین اولویت قطعی بود، که در این اولویت قطعی هم می‌شود خدشه کنیم و در آنجا هم گفتیم که اگر در امام جماعت یا در شاهد عدالت معتبر شد، پس باید بگوییم در راوی هم عدالت معتبر است، در حالی که در راوی می‌گویند: همان مجرد الوثوق کافی است و عدالت معتبر نیست.

چه اشکالی دارد که بگوییم: اگر نسبت به یک قاضی اطمینان داریم که در حکمی که می‌خواهد بکند، طبق موازین حکم می‌کند، اما ممکن است که -نعوذ بالله- عدالت هم نداشته باشد بنابراین این اولویت قطعی هم که در دلیل دوم بیان شد، خیلی قابل اعتماد نیست.

دلیل سوم: آیه «وَلَا تَرْكُنُوا»

دلیل سوم این است که رجوع به فاسق و کسی که عادل نیست، این رکون به ظلمه است و مشمول آیه شریفه [«وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ»](#) قرار می‌گیرد. لذا دلیل سوم این است که اگر کسی تحاکم به فاسق کرد، این رکون و اعتماد بر ظالم کرده و این مشروع نیست.

نقد و بررسی این دلیل

این دلیل سوم مناقشه‌ای دارد که بعداً بیان می‌کنیم که طبق بعضی از تعاریفی که برای عدالت می‌شود، ممکن است که کسی را داشته باشیم که نه عادل باشد و نه فاسق، پس این دلیل بر طبق این مبنا، این مدعا را ثابت نمی‌کند.

مدعا این است که قاضی باید عادل باشد، خوب کسی نه عادل بود و نه فاسق، که عرض کردیم طبق بعضی از مبانی که در تفسیر عدالت وجود دارد ممکن است، اگر سراغ چنین شخصی رفت، این عنوان رکون به ظالم را ندارد، در حالی که در اینجا مدعیان این است که کسی که می‌خواهد متصدی قضاوت شود، باید عادل باشد و این دلیل این معنا را اثبات نمی‌کند.

دلیل چهارم:

دلیل چهارم این است که فرموده‌اند: خصوصیاتِی که شارع در باب قضاء معتبر دانسته، که قاضی مثلاً باید نگاهش را علی السویه بین المترافعین تقسیم کند، قاضی نباید از يك طرف خاص حمایت کند و شرائط دیگری که در باب قضاء ذکر شده، اینها نمی‌شود و سازگاری ندارند، مگر اینکه بگوییم: عدالت معتبر است.

نقد و بررسی این دلیل

در اینجا هم همان مناقشه‌ای را که در دلیل سوم بود، می‌توانیم بیان کنیم، که در این شرائط همین مقدار که قاضی فاسق نباشد سازگاری دارد، اما اثبات اینکه قاضی باید عادل باشد نمی‌کند.

این شرائط فقط مقتضی این است که عدم الفسق را در قاضی معتبر بدانیم، اما اثبات اینکه حتماً باید این قاضی عادل باشد را نمی‌کند.

دلیل پنجم: روایات

حال که در این چهار دلیل مناقشه کردیم، لذا دلیل در باب شرطیت عدالت در قاضی منحصر به همین دلیل پنجم است، که این يك امر تعبدی است و آن روایاتی است که در باب قضاء وارد شده است، که از آن مسئله شرطیت عدالت استفاده می‌شود. این روایات در وسائل الشیعه، کتاب قضاء، ابواب صفات قاضی، در باب سوم و باب هجدهم ذکر شده است.

روایت اول: صحیحہ سلیمان ابن خالد

روایت اول صحیحہ سلیمان ابن خالد است که «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ اتَّقُوا الْحُكُومَةَ»، حکومت که در روایات استعمال می‌شود، غالباً مراد همین قضاوت است و به معنای امارت و ریاست نیست، امام (علیه السلام) می‌فرمایند: از قضاوت بپرهیزید، «فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ الْعَالِمِ بِالْقَضَاءِ»، حکومت برای امامی است که عالم به قضاء است، «الْعَادِلِ فِي الْمُسْلِمِينَ لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ»، که در بین مسلمین عدالت دارد.

خوب اولاً باید در کتاب القضاء بررسی شود که آیا از این روایت حصر حقیقی استفاده می‌کنیم یا نه؟ اصلاً می‌خواهد بگوید: قضاوت برای امام و وصی است، برای نبی و وصی نبی است، که وصی نبی ائمه (علیهم السلام) باشند؟

اما در روایات دیگری ائمه (علیه السلام) فرمودند: «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِماً»، آن اجازه‌ای است که نسبت به مجتهدین داده شده است.

اما این بحث مطرح می‌شود که عرض کردیم جایش در آنجاست، که اگر مجتهد به اجازه عام معصوم، خودش صلاحیت برای قضاوت پیدا می‌کند، آیا خود این مجتهد می‌تواند شخص دیگری را که اجتهاد ندارد، به عنوان قاضی قرار دهد یا نه؟ الان آنچه بین ما رایج است، همین طور است که قضاتی که در دادگاه‌ها هستند، مأذون از طرف مجتهدند. خود مجتهد مأذون از طرف امام معصوم (علیه السلام) هست، اما چه دلیلی داریم بر اینکه خود مجتهد هم می‌تواند این اجازه را به غیر مجتهد بدهد، بر اینکه او بیاورد قضاوت کند. خوب این بحث دقیقی است که در کتاب القضاء باید مطرح شود.

حال عمده شاهد در این روایت این «الْعَادِلُ فِي الْمُسْلِمِينَ»، است، یعنی بین مسلمان‌ها معروف به عدالت است، که این بر خلاف ظاهر است، یعنی دلالت دارد که در بین مسلمان‌ها، در حین قضاوت رعایت عدالت را دارد.

نقد و بررسی این روایت

خوب در اینجا آن مدعی اصلی این است که بگوییم: قاضی باید ملکه عدالت را داشته باشد، یعنی ملکه‌ای که راسخ در نفسش باشد، که او را ملزم به رعایت تقوای الهی کند، اما این روایت این مدعا را ثابت نمی‌کند، یعنی اگر يك قاضی عملاً در حین قضاء رعایت عدالت را می‌کند، اما در غیر منصب قضاء ممکن است که فسق و فجوری هم انجام دهد، این «الْعَادِلُ فِي الْمُسْلِمِينَ»، به نظر می‌رسد.

لذا نمی‌شود استفاده کرد که آن عدالتی که از آن تعبیر می‌کنیم به ملکه راسخه در علم، آن عدالت معتبر است، کما اینکه - حالا این را در جاهای خودش باید بحث کرد- در شاهد هم، در حین شهادت باید عادل باشد، حالا اگر شاهدهی دو سال قبل قضیه‌ای را دیده، اما آن موقع فاسق بوده، بعد توبه کرده و عادل شده، الان محرز است که در حین شهادت این عدالت را دارد و می‌گویند: این کفایت می‌کند. علی‌ای حال از این تعبیر «الْعَادِلُ فِي الْمُسْلِمِينَ»، نمی‌شود آن مدعا را استفاده کرد.

روایت دوم: صحیحہ ابی خدیجہ

روایت دوم که قبلاً هم خواندیم، صحیحہ ابی خدیجہ است، که در همان کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب یازدهم، حدیث ششم آمده است، که «عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ قَالَ بَعَثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِلَى أَصْحَابِنَا فَقَالَ قُلْ لَهُمْ»، امام صادق (علیه السلام) ابی خدیجہ را سراغ اصحابشان فرستادند و فرمودند: به آنها بگویید: «إِيَّاكُمْ إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ خُصُومَةٌ أَوْ تَدَارَى فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَخْذِ وَالْعَطَاءِ أَنْ تَحَاكُمُوا إِلَى أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفُسَّاقِ»، وقتی بین شما خصومتی واقع شد، یا در شیئی از اخذ و عطاء منازعه‌ای واقع شد، مبدا برای قضاوت سراغ این فساق بروید، یعنی مبدا به قضاتی که در آن زمان بودند رجوع کنید، «اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَالَئَنَا وَ حَرَامَنَا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا وَ إِيَّاكُمْ أَنْ يُخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ»، شاهد در این روایت این است که امام (علیه السلام) نهي کردند از تحاکم به اهل فسق و فرمودند: مبدا سراغ این فساق بروید، که این دلیل بر این است که فاسق اهلیت قاضی شدن ندارد.

نقد و بررسی این روایت

اولاً در این روایت وقتی که امام (علیه السلام) می‌خواهد شرط قاضی را بیان کند، می‌فرماید: «اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَالَئَنَا وَ حَرَامَنَا»، که در اینجا دیگر بحث عدالت را مطرح نکرده‌اند.

ثانیاً خود این قرینه مقابله، که «رَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَالَئَنَا وَ حَرَامَنَا»، شاهد بر این است که مراد از این هولاء الفساق، فسق اعتقادی است، یعنی این افرادی که در زمان امام صادق (علیه السلام) به عنوان قاضی بودند، چون از اهل سنت بودند و به نظر ما اعتقاد اینها باطل است، عنوان فاسق را حضرت برایشان به کار برده است.

پس از کجا بدانیم که این فسق در اینجا، فسق عملی است، عدالتی را که می‌خواهیم شرطیتش را اثبات کنیم، این عدالت باید امری باشد که ظهور در مقام عمل داشته باشد و نه فقط مسئله اعتقادی باشد. بنابراین به نظر ما این روایت هم مقداری خدشه دارد.

جمع بندي استاد محترم

آخراً امر این است که بگوییم: از این پنج دلیل، باز به همان اجماع التزام پیدا کنیم، چون این ادله را بعداً ذکر کردند، وقتی صلاحیت برای استدلال ندارد، یا مناقشه دارد، لذا می‌گوییم: اجماع قائم است بر اینکه قاضی باید دارای ملکه عدالت باشد این اجماع خودش کافی است.

حالا بحث بعدی که بحث مهمی است، تفسیر عدالت است، که معنای عدالت چیست؟ اینکه حال آیا قاضی باید عادل باشد یا نه؟ در کتاب القضاء بحث مهمی دارد که ان شاء الله در آنجا عرض می‌کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین